

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد هشتاد و ششم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۵ گنج حضور، بخش دوم
تیترا
«به سخن آمدن طفل در میان آتش و تحریض کردن خلق را در افتادن به آتش»

یک زنی پا طفل آورد آن جهود
پیش آن بت، و آتش اندر شعله بود
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸۳)

تحریض کردن: برانگیختن
[در این داستان مثنوی مردی جهود بچه یک زن را در مقابل شیطان در آتش می اندازد. مادر که قصد نجات
فرزندش را دارد، از ورود به آتش می هراسد، اما طفلش او را ترغیب می کند وارد شود چرا که آن آتش کشنده و
سوزاننده نیست. این قصه تمثیلی است برای انداختن بخشی از وجودمان به عنوان من ذهنی درون آتش عشق.
این کار از دید من ذهنی مردن و از بین رفتن است، اما با دید حضور به معنای زنده شدن به زندگی است.] آن
مرد جهود زنی را همراه بچه اش کنار آن بت آورد، در حالی که آتش شعله می کشید.

نکته: ما هر بار که فضا را باز می‌کنیم و از روی یک همانیدگی می‌پریم، زندگی‌ای که در آن همانیدگی به تله افتاده بود آزاد شده و با ما حرف‌هایی می‌زند که من ذهنی قادر به شنیدن آن نیست، ولی ما موظفیم حتماً آن را بشنویم. گوش سپردن به حرف‌های این بخش آزادشده مشکل‌ترین کار ماست، زیرا من ذهنی بی‌کار نمی‌ماند و با سجده پیش شیطان، ما را می‌ترساند تا دوباره از جنس ذهن شویم و جای خالی شده را با یک همانیدگی دیگر پر کنیم.

همین الآن هم که یک ذره آزاد شده‌ایم، من‌های ذهنی مانع تماشای برنامه و یا خواندن ابیات می‌شوند و می‌گویند این کار شما مانند داخل آتش رفتن و خود را کشتن است.

طفل ازو بستد در آتش درفکند
زن بترسید و دل از ایمان بکند

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸۴)

بستد: گرفت، از مصدر بستن

مرد جهود بچه را از آن زن گرفت و در میان آتش انداخت. آن زن از شعله‌های آتش ترسید، دست از ایمانش برداشت و داخل آتش نرفت.

نکته: زن تمثیل من‌ذهنی ماست که حاضر نمی‌شود در آتش عشق بسوزد و به خداوند تبدیل شود.

خواست تا او سجده آرَد پیش بُت
بانگ زد آن طفل کانی کم امت

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸۵)

همین که زن خواست بر آن بت یا شیطان سجده کند تا او فرزندش را نجات دهد، کودکش فریاد زد که حقیقتاً من نمرده‌ام.

نکته: اگر با من ذهنی می‌پنداریم بخش زنده‌شده وجود ما مرده‌است در اشتباهیم و باید این دید غلط را اصلاح کنیم، زیرا واقعاً قسمتی که به زندگی زنده شود دیگر نخواهد مرد.

اندر آ ای مادر، این جا من خوشم
گرچه در صورت میان آتشم

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸۶)-

[کودک به مادر گفت] ای مادر به میان آتش درآی، چراکه من این جا حال خوشی دارم، هرچند ظاهراً در میان آتش هستم. [به عبارتی دیگر هنگامی که مرکزمان را از همانیدگی‌ها خالی می‌کنیم، هشیاری آزاد شده به من ذهنی می‌گوید وارد آتش درد هشیارانہ شو و باقی همانیدگی‌ها را نیز از مرکزت بران، چراکه این درد هشیارانہ به زودی تبدیل به آتش عشق خواهد شد.]

نکته: اگر ما ذهنمان را به مرکزمان نیاوریم، من ذهنی مان به عنوان «مادر» ما را می‌ترساند و می‌گوید همانیدگی‌ها را از دست نده، چراکه در این صورت بدبخت و بی‌خانمان خواهی شد.

چشم‌بند است آتش از پهر حجاب
رحمت است این سربرآورده ز جیب

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸۷)

جیب: گریبان، یقه

آن‌ان که در حجاب همانیدگی‌ها در غفلت و نادانی به سر می‌برند و چشم حضورشان از دیدن حقایق پوشیده شده‌است، رحمت خدا را آتش می‌بینند ولی این آتش در واقع رحمتی ست که از گریبان غیب، فضای گشوده‌شده سر برآورده و نمایان شده‌است.

اندر آ مادر، بین برهان حق
تا بینی عشرتِ خاصانِ حق

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸۸)

عشرت: کامرانی، خوش گذرانی

ای مادر به میان آتش بیا و برهان و آیت حضرت حق را تماشا کن تا بتوانی عیش و عشرت معنوی دوستداران خاص حق، یعنی افرادی مثل مولانا را بینی که در چه شادی بی سببی غرقند.

اندر آ و آب بین آتش مثال
از جهانی کاتش است آبش مثال

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸۹)-

ای مادر در میان آتش بیا و آبی را بین که ظاهرش مثل آتش است، یعنی از جهانی که به ظاهر مثل آب است و به باطن آتش، به جهانی در آ که در ظاهر آتش است و به حقیقت آب. [به عبارتی درد هشیاران، جدا شدن از ذهن، زنده شدن به زندگی و بر حسب مرکز عدم زندگی کردن، گرچه به ظاهر مانند آتش است و سخت به نظر می آید، اما در حقیقت مانند آب است. و جهان ذهن، زندگی کردن بر حسب چیزها در باطن آتش و درد می باشد، هر چند ظاهراً مثل آب است.]

اندر آ اسرار ابراهیم بین
 کاو در آتش یافت سرو و یاسمین
 - (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۰)

ای مادر درون آتش بیا و اسرار ابراهیم را مشاهده کن که در آتش درد هشیارانہ، «سرو و یاسمین» یافت، یعنی آتش بر او سرد و سازگار گشت و فضای درونش گشوده شد.

مرگ می‌دیدم گه زادن ز تو
 سخت خوفم بود افتادن ز تو
 - (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۱)

ای مادر در آن هنگام که از تو زاده می‌شدم و از رحم تو بیرون می‌آمدم بسیار بیمناک بودم، زیرا به تاریکی آن جا خو گرفته و عادت کرده بودم. [به عبارتی هنگامی که انسان می‌خواهد از رحم ذهن بیرون بیاید و دوباره متولد شود بسیار می‌ترسد، در حالی که در جهان بیرون از ذهن خداوند را ملاقات خواهد کرد.]

چون بزادم، رَسْتِم از زندان تنگ
در جهانی خوش هوایِ خوبِ رنگ

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۲)

ای مادر وقتی من از شکم تو زاده شدم، از زندان تنگ رحم خلاصی یافتم و به دنیایی زیبا با هوایی بس دل‌انگیز
درآمدم. [به عبارتی دیگر از رحم ذهن که زندانی تنگ و تاریک است بیرون آمده، به فضای خوش‌اب و رنگ
یگتایی قدم گذاشتم و در آن جا خداوند را ملاقات کردم.]

من جهان را چون رحم دیدم کنون
چون در این آتش بدیدم این سکون

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۳)

[ای مادر]، من این جهان ذهن را هم اکنون مانند همان رحم می بینم که برای من تنگ و تاریک بود، چراکه در میان این آتش درد هشیارانه، به آرامش و سکون حقیقی رسیده‌ام.

نکته: ما به زندگی در ذهن عادت کرده‌ایم و فکر می‌کنیم اگر همانندگی‌هایمان را به رخ مردم بکشیم، پُر بدهیم و احساس بزرگی و برتری کنیم، این همان روش درست زندگی کردن است. ما همواره خوشی‌هایی را که از همانندگی‌ها می‌گیریم، شادی زندگی می‌پنداریم، درحالی که همه این افکار غلط است و همان تاریکی ذهن می‌باشد.

اندرین آتش بدیدم عالمی
ذره ذره اندر او عیسی دمی

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۴)-

عیسی دم: صفت مرگب است. یعنی کسی که مانند حضرت عیسی دم و نفسی پاک و معجزه گر دارد و مردگان و یا مرده سیرتان را به حیات طیبه زنده می کند. در آتش درد هشیاران و فضای گشوده شده، عالم جدید و جهانی را دیدم که هر جزو و ذره آن دم زنده کننده مسیحایی داشت و انسان را به حقیقت وجودی خویش زنده و از جنس خداوند می گرد. [به عبارتی دیگر آرام آرام خود را موجود دیگری غیر از من ذهنی دیدم.]

نک، جهان نیست شکل هست ذات
وَأَنْ جِهَانَ هَسْتِ شَكْلِ بِي ثَبَاتِ

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۵)

این جهان فضای گشوده شده به چشم ذهن دیده نمی شود و درواقع «نیست شکل» است، درحالی که ذات آن «هست» است. و این جهان ذهن ظاهراً هست، ولی درواقع وجود ندارد، زیرا اقل است و در معرض تغییر و زوال می باشد و صورت های آن ثبات و دوامی ندارد.

نکته: ما به عنوان خداوند، ذات خود را در فضای گشوده شده تجربه می کنیم.

اندر آ مادر به حقّ مادری
بین که این آذر ندارد آذری

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۶)

آذر: آتش

ای مادر تو را به حق مقام مادری قسم می‌دهم به میان آتش پیا و بین که این آتش، اصلاً خاصیت آتش را ندارد.
و فقط با دید ذهن است که خالی کردن مرکز از همانیدگی‌ها یا واهمانش درد دیده می‌شود.

اندر آ مادر، که اقبال آمده‌ست
اندر آ مادر، مده دولت ز دست
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۷)

اقبال: نیک‌بختی و سعادت
دولت: گردش نیکی، پیروزی و مال و غنیمت
ای مادر فضا را باز و مرکز را عدم کن و وارد آتش درد هشیارانه شو، چراکه بخت این است، مبادا این دولت و
نیک‌بختی را از دست بدهی.

قدرت آن سگ بدیدی، اندر آ
تا ببینی قدرت لطف خدا
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۸)

ای مادر تا به حال قدرت آن شیطان را دیدی که تو را می‌ترساند و مانع آمدنت به آتش می‌شد، حال وارد آتش
شو و قدرت و لطف خدا را ببین.

من ز رحمت می کشانم پای تو
کز طرب خود نیستم پروای تو

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۹)-

پروا داشتن: در اندیشه کاری بودن، التفات
[ای مادر از آن جا که زندگی در درون من در ارتعاش است و می خواهد به تو کمک کند،] از روی لطف و رحمت
پای تو را به سوی آتش می کشانم، ولی چون من از جنس خداوند، از جنس شادی شده‌ام و در این خوشی و
شادی غرقم، به تو توجهی ندارم و برایم مهم نیست که درون آتش بیایی یا نیایی.

نکته: شخصی که به زندگی زنده شده و دیگران را نیز بدین راه فرامی خواند می تواند شخصی مانند مولانا باشد.

اندر آ و دیگران را هم بخوان
کاندر آتش شاه بنهادهست خوان

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۰)

خوان: سفره غذا

ای مادر درون آتش بیا و دیگران را هم به سوی این آتش فرا بخوان، زیرا شاه جهان هستی، خداوند، درون آتش درد هشیارانه و فضای گشوده شده سفره گرم و احسانش را گسترده است.

نکته: کسی که به زندگی زنده می شود، دوست دارد دیگران را نیز به این راه فراخواند و دعوت کند، اما این خواندن، با خواندن انسان من ذهنی که خودش به جایی نرسیده و فقط عقاید و باورهایش را به دیگران تحمیل می کند و آن ها را از خلاقیت باز می دارد بسیار متفاوت است.

اندر آید ای مسلمانان همه
غیر این عذبی عذاب است آن همه

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۱)
عذب: شیرین و گوارا

ای مسلمانان، ای کسانی که مرکزتان عدم شده و در این لحظه تسلیم هستید، همگی درون آتش درد هشیارانہ درآید، چراکه غیر از این شیرینی که از فضای گشوده شده می آید، بقیه شیرینی هایی ست که ذهن نشان می دهد و درحقیقت عذابی بزرگ می باشد.

نکته ۱: تسلیم، پذیرش اتفاق این لحظه قبل از قضاوت و رفتن به ذهن است و ما را از جنس هشیاری اولیه می کند.

نکته ۲: مسلمان کسی است که تسلیم حقیقی می‌شود، یعنی در این لحظه چیزی را که ذهن نشان می‌دهد به مرکزش نمی‌آورد و مرکز را عدم می‌کند.

نکته ۳: دین برگزیده همان مرکز عدم و فضای گشوده‌شده است.

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۳۲)
 - «و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون.»
 «ابراهیم به فرزندان خود وصیت کرد که در برابر خدا تسلیم شوند. و یعقوب به فرزندان خود گفت: ای فرزندان من، خدا برای شما این دین را برگزیده است، مباد بمیرید بی آن که بدان گردن نهاده باشید.»

اندر آید ای همه! پروانه‌وار
اندرین بهره که دارد صد بهار
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۲)

ای مسلمانان همگی مانند پروانه دور آتش درد هشیارانه بگردید و به‌سوی این بهره و نصیب که صدها بهار و فراوانی دارد بیایید.

نکته: هر واهمانش مثل آتش یا درد به‌نظر می‌آید، اما فوراً تبدیل به آرامش می‌شود.

پانگ می‌زد در میان آن گروه
پر همی شد جان خلقان از شکوه
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۳)

آن طفل کوچک به زندگی ارتعاش می‌کرد و در میان آن گروه ندا درمی‌داد، چنان که از هیبت و عظمت آن ندا جان‌های مردم پر از شکوه و یقین شد و من‌ذهنی فروکش کرد.

خَلْقُ خود را بعد از آن بی خویشتن
می فکندند اندر آتش مرد و زن

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۴)

خَلْقان: مردمان

بعد از آن مردم از مرد و زن، خودشان را بدون من ذهنی، با فضاگشایی و انبساط به آتشِ عشق می انداختند.

نکته: تجربه فضاگشایی، رهایی و آزاد شدن از من ذهنی، می تواند برای هر مرد و زنی اتفاق بیفتد و فرقی میان انسان ها نیست.

بی موگل بی کشش از عشق دوست
زان که شیرین کردنِ هر تلخِ ازوست

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۵)

موگل: مأمور اجرای حکم دیوانی
کشش: کشیدن

مردم بدون مأمور و بدون این که کسی به زور آن‌ها را به سوی آتش بکشاند، فضاگشایی می‌کردند و از روی عشق خداوند خود را به آتش می‌افکندند، یعنی شروع به واهمانش می‌کردند، چرا که شیرین کردنِ هر امر تلخی به دست خداوند انجام می‌شود.

تا چنان شد کآن عوانان خلق را
منع می کردند کاتش در میا

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۶)

عوان: داروغه

مردم به قدری خود را بی محابا به درون آتش درمی افکندند که مأموران شاه آنان را از درآمدن به آتش باز می داشتند.

نکته: اگر ما به دین واقعی روی آورده و بخواهیم با فضاگشایی به آموزه‌های مولانا عمل کنیم و به خداوند زنده شویم، انسان‌های من ذهنی جلوی ما را گرفته، به ما خواهند گفت با این کار خودکشی نکنید، چراکه آن‌ها با من ذهنی جور دیگری می بینند و درواقع «منیت» را زندگی می دانند. بنابراین باید این کار را به طور پنهانی و دور از چشم من‌های ذهنی انجام دهیم.

آن یهودی، شد سیه‌رو و خجل
شد پشیمان، زین سبب بیمار دل

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۷)

آن یهودی، که کودک را در آتش انداخته بود تا همه بترسند، سرشکسته و شرمنده شد و بدین جهت پشیمان و دل‌تنگ گشت.

نکته ۱: همیشه سختی‌ها هستند که ما را وادار می‌کنند تا قسمتی از وجودمان را از دست بدهیم و به حضور زنده شویم.

نکته ۲: کسی که کار زنده شدن به زندگی را برای دیگران سخت می‌کند و مانع به‌وجود می‌آورد، آخر سر خجل می‌شود.

کندر ایمان، خلق عاشق تر شدند
در فنای جسم، صادق تر شدند

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۸)-

[آن یهودی از کار خود پشیمان گشت، چراکه با این کار او] مردم نسبت به ایمان یا فضاگشایی و زنده شدن به زندگی عاشق تر شدند و در فنای هشیاری جسمی و زاده شدن از زندان ذهن، صداقت و خلوص بیشتری پیدا کردند. به عبارتی هیچ کس نتوانست جلوی زنده شدنشان به زندگی را بگیرد.

نکته: اگر ما بینیم روز به روز همانندگی هایمان کم می شود و نسبت به من ذهنی مان می میریم و در نتیجه زندگی مان بهتر می شود، در این صورت بسیار جدی تر و صادق تر از قبل در این راه خواهیم بود و روی خود کار خواهیم کرد.

مکر شیطان هم در او پیچید، شکر
دیو هم خود را سیه‌رو دید، شکر

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۹)

خدا را شکر که مکر شیطان دامنش را گرفت و حيله و نیرنگ او به خودش بازگشت. و باز هم خدا را شکر که شیطان، من‌ذهنی، نتوانست جلوی زنده شدن انسان‌ها به خدا را بگیرد؛ بنابراین خود را سیه‌رو دید و سرشکسته و بی‌ابرو شد.

(قرآن کریم، سوره فاطر (۳۵)، آیه ۴۳)

«...وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ...»

«...و این نیرنگ‌های بد جز نیرنگ‌بازان را در بر نگیرد...»
[نیرنگ‌بازان از جنس من‌ذهنی هستند. اگر آن‌ها نیرنگ به کار می‌برند و جلوی مردم را می‌گیرند و آن‌ها را از دینداری واقعی بازمی‌دارند، هرگز موفق نخواهند شد.]

آنچه می‌مالید در روی کسان
جمع شد در چهره آن ناکس، آن

– (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۱۰)

ناکس: بی‌قدر، حقیر و بی‌لیاقت، فرومایه، بدسرشت

هرچه آن فرد یهودی یا انسان من‌ذهنی در ظاهر مردم را پشیمان می‌کرد و می‌ترساند، همه آن بدی‌ها به چهره آن ناکس و نامرد که جلوی زنده شدن انسان‌ها به زندگی را می‌گرفت جمع شد.

نکته: ما باید مواظب باشیم و در خود بازبینی کنیم که آیا راه را برای خودمان و مردم باز می‌کنیم یا با ایجاد درد و من‌ذهنی جلوی این کار را می‌گیریم؟

آن که می‌درید جامهٔ خلق چُست
شد دریده آن او، ایشان درست

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۱۱)

چُست: چالاک

آن کسی که لباس حضور مردم را با من ذهنی‌اش می‌درید و مرتب در حال ایجاد خراب‌کاری و اخلال در کار ایشان بود، در نهایت مال خودش دریده و زندگی‌اش خراب شد، اما زندگی شخصی که روی خودش کار می‌کرد و تمام توجهش بر روی خودش متمرکز بود درست شد.

نکتهٔ ۱: ما باید حواسمان را روی خودمان متمرکز کنیم و از دیگر من‌های ذهنی که مرتب مزاحم‌مان می‌شوند نترسیم، چراکه اگر کسی روی ما اثر مخرب می‌گذارد و در این راه مانع ایجاد می‌کند بالاخره بدبخت خواهد شد، ولی ما با تمرکز روی خود و ادامه دادن این کار آزاد خواهیم شد.

نکته ۲: انسان هم هشیاری جسمی و هم هشیاری حضور دارد. هشیاری جسمی یا ذهن آشکار می باشد، ولی هشیاری حضور، فضای گشوده شده عالم «غیب» است.

نکته ۳: اداره هر دو هشیاری به دست خداوند است؛ بنابراین ما باید فضا را باز کنیم تا خداوند قسمت نهان، هشیاری جسمی و قسمت آشکار، هشیاری حضور ما را اداره کند. باید توجه کنیم این کار از عهده من ذهنی بر نمی آید و ما هرگز با من ذهنی مان نمی توانیم زندگی مان را اداره کنیم.

(قرآن کریم، سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۹۲)
 - «عالم الغیب والشهادة فتعالی عما یشرکون.»
 «دانای نهان و آشکارا، از هرچه شریک او می سازند برتر است.»

(قرآن کریم، سوره سجده (۳۲)، آیه ۶)

«ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.»


«اوست که دانای نهان و آشکار است. پیروزمند و مهربان است.»

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com